

تأملی بر وجوه اندیشه فردید از منظر فلسفه تاریخ

## دیروز عصر غرب بود و پس فردا آخرالزمان

فردید در اوایل انقلاب و در گر ماگرم انقلاب فرهنگی، حسین روحانی نقد

فرهنگی بود و در این خصوص این نکته را مطرح می کرد که علوم انسانی، طاغوت است. فردید همچنین در اوایل انقلاب به عبدالکریم بسروش که بعدها به عنوان نماینده جریان پوپری در ایران معرفی شد نیز حمله می کند و بسروش را به جانبداری از اندیشه غربگرایی متهم می کند.

فردید با همه روشنفکران سده معاصر نیز مخالف است و هر که سعی کرده تا میان اسلام با اندیشه‌های غربی نوعی سازگاری به وجود آورد مورد مذمت او می باشد. او هیچ گونه تفسیر جدیدی از اسلام را نمی پذیرد و از همین رهگذار افرادی چون سیدجمال الدین اسدآبادی را به چالش می گیرد.

مخالفت سا غرب، اسلامی کردن دانشگاه‌ها و بومی سازی علوم انسانی، همه و همه می تواند از پیامدهای اندیشه‌های فردید در حوزه فکری، سیاسی و اجتماعی معاصر ایران باشد. فردید با تمامی محاسن و معایبی که دارد، حرف‌های جدی در باب موقعیت تاریخی و فکری ایران بسر زبان آورد. فردید جزو فیلسوفانی بود که می توانست ننویسد، نپوشن او دلیل بر ناتوانی او در قلم زنی نبود بلکه او نمی خواست که در دام تکرار و تقلید گرفتار شود. او همچون سقراط که متین صدایش بر جان و روح مخاطب می نشست و جهان را تسکان می داد بنا روجیه‌ای کاوشگرانه توانست سخنان به غایت تأمل برانگیزی را در باب اندیشه‌های سیاسی مطرح کند به گونه‌ای که این سخنان در تجلی گاه سیاسی و اجتماعی نیز اثرات شگرفی به جا گذاشت.

در باب فردید چگونه می توان به قضاوت نشست؟ ارزش میراث فکری فردید و پیامدهای مترتب بر اندیشه او چیست؟ حقیقت امر این است که فردید یکی از مرموزترین و پیچیده‌ترین اندیشمندان تاریخ معاصر ایران به شمار می آید که هر کسی بنا به فراخور اقتضای فکری خویش، در قبال پیامدهای اندیشه او داد سخن سر داده و قلم بر کاغذ خراخته است ولی آنچه همگان در باب فردید مطرح می کنند این است که تفکر او آمیخته‌ای است از تصوف و اندیشه های دیگر. او گمشده خود را در ایمن دو بحله فکری می یابد و سعی می کند هر یک را با دیگری تفسیر کند. فردید با کاوش‌های اسم‌شناسانه، بهره‌گیری از آرای عرفای اسلامی و فلسفه های دیگر و تأمل در منابع دین، به مقولات و مفاهیمی نوین رسید که بسیاری از صاحب نظران و اصحاب فکر و اندیشه را با چالش فکری مواجه ساخت.

شاید یکی از مهم ترین بسترهای فکری فردید که بعدها به شاگردانش تعمیم یافت و پایه‌ای برای سایر اندیشه‌های وی به حساب می آید نگاه خاص فردید به تاریخ و دست‌نمندی اعصاری است که بر بشر گذشته است. در این یادداشت از این منظر و نسبت آن با غرب‌شناسی فردید می پردازیم.

■ **دسته‌بندی تاریخ در منظر احمد فردید**

حقیقت این امر این است که مفهوم غربزدگی و تنقیح و ابضاح این مفهوم جز در سایه تاریخ و بررسی جایگاه آن در منظومه فکری فردید میسور و مقدور نمی‌باشد. فردید انسان را دارای تاریخ و زبان می‌داند، اما تاریخ انسان را روند آشکار شدن اسما می‌داند. فردید حتی فراتر از این رفته و می‌گوید: «حقیقت به عقیده من تاریخ است و حقیقت را به هر دوری ظهوریست» (فردید، ۱۳۸۱: ۳۷). این جمله فردید نباید انکار حقیقت فراتر از زمان و مکان را برداشت کرد، بلکه وی برخلاف عرفا و سنت گرایان، پرسش از حقیقت را پرسشی فراتاریخی نمی‌بیند. فردید هیچ موجودی به جز انسان را شایسته داشتن تاریخ نمی‌داند. وی تاریخ انسان را تاریخ اسم می‌داند زیرا انسان را مظهر اسم می‌داند. «هیچ موجودی تاریخ ندارد جز انسان… انسان تاریخ است، مظهر اسم است. انسان، مظهر اسماست.»

زمانی که تاریخ را تاریخ انسان بنگریم و انسان را مظهر اسم، نتیجه منطقی‌اش این است که تاریخ در تجلی یافتن اسم‌های پدیدآیم، اما فردید دست به دوربندی تاریخ می‌زند. او تاریخ آشکار شدن «اسمای الهی» را دوره‌بندی می‌کند. از نظر فردید، در هر یک از ادوار تاریخی خدا می‌خواهد اسمی کاملاً حضور خداوند در اداره جهان را به خوبی نشان می‌دهد. خداوند مقرر کرده است در هر دوره تاریخی اسمی از اسم‌های الهی آشکار شود و اسم‌ای دیگر مستور بمانند. اسم‌ایی که مستورند اسمشان

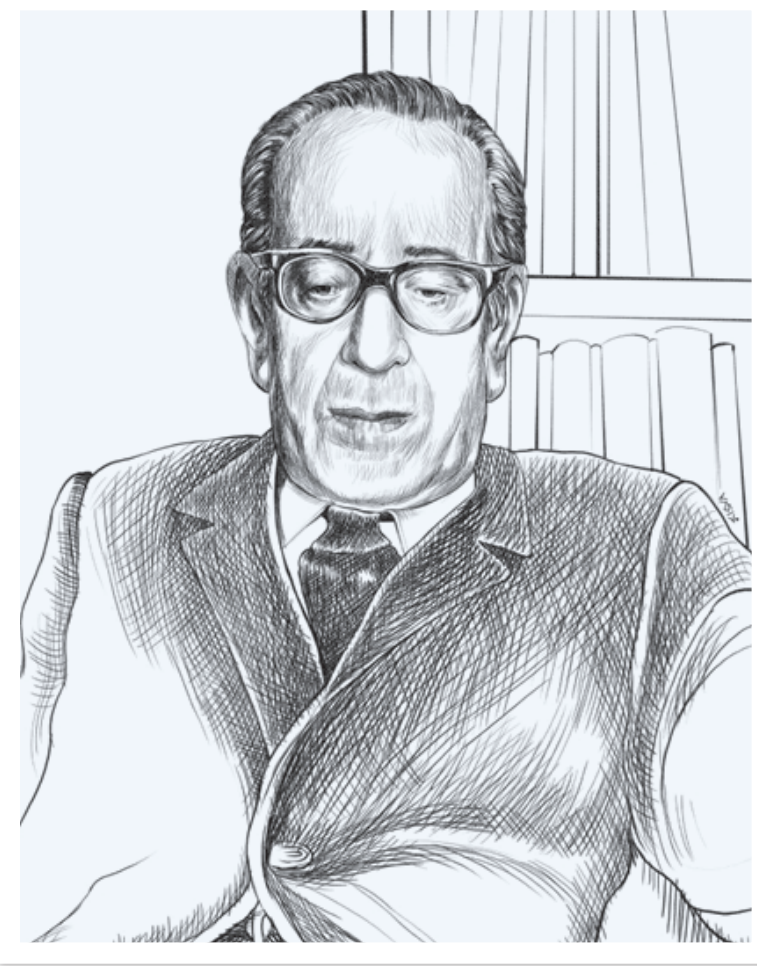
را می‌گذاریم ماده، آن اسمی که غالب بر همه است می‌گوییم صورت. فردید حرکت کل جریان تاریخ را باحوالت تاریخی معرفی می‌کند.از نظر فردید حوالت تاریخی هایدگر مقدر بود که اثبات خدای پس فردا کند. حوالت تاریخی، مفهومی است که فردید به درستی تعریف نکرده است مانند موارد دیگر، اما حوالت تاریخی را می‌توان نوعی حتمیت و جزمیت دانست. حوالت تاریخی به معنای سرانجام نیز آمده است. می‌توانیم حوالت تاریخی را اراده خداوند برای آشکار کردن و ظهور اسمایش به صورت مرحله‌ای و فرجام‌شناسانه معنا کنیم.

فردید تاریخ بشر را دارای ادواری قابل تمیز و تفکیک می‌داند. او تاریخ را با پرپروز (شرق) آغاز می‌کند. پرپروز از دید فردید، همان امت واحده (شرق) است. امت واحده، کلمه‌ای قرآنی است که در تفسایر دینی به آغاز خلقت بشر اشاره دارد.

به زمانی که انسان‌ها با یکدیگر تحت هدایت خداوند در توحید زندگی می‌کردند، فردید، امت واحده را پاک و بری از ظلم و ستم و استکبار می‌داند. امت واحده در اسلام حول نبوت و توحید است. فردید امت واحده را با اینگونه تعریف می‌کند: «همان ملت تابع کتاب است و ملت به معنای حزب‌الله است در قرآن که تابع سنت و الله و نبی است؛ جماعت دینی و معنوی است.»

فردید، پرپروز را زمانی می‌داند که هنوز طاغوت، قارعه، نفس اماره و غربزدگی شروع نشده است. امت واحده فردید به جامعه پیشاسقراطی هایدگر نزدیک است. فردید هر دو دمان پرپروز را اهل امت واحده در نظر می‌گیرد و می‌گوید: «اهل امت واحده سرآغاز تاریخ نیست انگار نبودند و در قرب وجود ماْ و داشتند و نبیوای ندای وجود بودند.»

واژه نیست‌انگاری که از ابداعات فردید است در آثارش بیان غفلت از وجود حق می‌باشد. مراد فردید از وجود حق، خداوند است؛ خداوندی که در پرپروز مورد غفلت نبوده است. فردید هیچ گاه علت خروج از پرپروز را توضیح نمی‌دهد و تنها به این نکته بسنده می‌کند که با پایان پرپروز، دیروز آغاز می‌شود. دیروزی که تفسیر شرک آمیز از اسم‌ای الهی را مطرح می‌کند. فردید آغاز دیروز را در یونان جست‌وجو می‌کند و یونان را آغاز دیروز می‌داند. «دیروز با یونان شروع می‌شود و شروع یونان همان آخرالزمان همان. اول فکر یونان، پایان پرپروز.»منظور فردید از یونان همانا دوره سقراط و افلاطون است زیرا اینان نخستین کسانی بودند که جرقه‌های سوپزکتیویسم را زدند.



### اندیشه

### فردید

**فردید پرپروز را زمانی می‌داند که هنوز طاغوت، قارعه، نفس اماره و غربزدگی شروع نشده است. امت واحده فردید به جامعه پیشاسقراطی هایدگر نزدیک است. فردید، مر دمان پرپروز را اهل امت واحده در نظر می‌گیرد و می‌گوید: «اهل امت واحده سرر آغاز تاریخ نیست‌انگار نبودند و در قرب وجود ماْ و داشتند و نبیوای ندای وجود بودند.»**

را حمل می‌کرده است. دوره امروز، دوره فرعونیت مطلق است. فردید، افلاطون را خود بنیاد نمی‌داند. دوره بعد از دوره امروز، دوره فرداست که دوره انتظار آماده‌گر است. در این دوره، برای نیل به امت واحده پس فردا باید مجاهدت کرد. فردا، بره‌های تاریخی است که تاریخ امروز را به تاریخ پس فردا یعنی دوره آخرالزمان وصل می‌کند. در فردا نیز موضوعیت نفسانی حاکم است ولی ویژگی این دوره این است که بشر با نیست‌انگاری قدیم در نفسانیت مضاعف جدید به اوج رسیده است و در دوره فردا به تمامیت می‌رسد، آگاه می‌شود و تمنای رهایی از آن و گذشت از نیست‌انگاری را دارد و در انتظاری آماده‌گر برای ظهور امت واحده در پس فردای تاریخ به سر می‌برد.

پس فردا، دوره آخرالزمان است که نور حقیقت شرق از حجاب سرر بر می‌آورد و دوباره امت واحده شکل می‌گیرد. این دوره با ظهور امام زمان آغاز می‌شود و حکومت ولایت الله برقرار می‌شود. در این دوره، انسان از نفسانیت رهایی پیدا می‌کند و از این راه، نیست‌انگاری پایان می‌پذیرد. دوره جماعات، طبقات و مناسبات مبتنی بر کبر باطلی و استعمار نسخ می‌شود و دوباره استکبار و استضعاف به سر می‌آید و امت واحده ظاهر می‌شود. فردید که استعداد شگرفی در مفهوم‌سازی دارد با جعل و خلق سه واژه نسخ، مسخ و فسخ این سخن را به میان می‌آورد که به جز دوره پرپروز و پس فردا، مراحل دیگر تاریخ دارای نسخ، مسخ و فسخ هستند. در نسخ مراحل تاریخ تأسیس می‌شوند، در مسخ دارای تعارض می‌شوند و در فسخ فرو می‌باشند. فردید این سه واژه را تعمیم می‌دهد. نسخ را دل آگاهی می‌گیرد (پرپروز، پس فردا)، مسخ را خودآگاهی (دیروز) که ختم به آگاهی (امروز) می‌شود و فسخ، پایان و ظهور پس فردا. فردید با اخذ دو اصطلاح کلیدی ارسطویی بر این نظر است که هر دوره تاریخی صورتی دارد و ماده‌ای. همه ادوار تاریخی هر دوره کل واحده‌ای است که شامل مناسبات و شئون فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است و طی مراحل نسخ، مسخ و فسخ تاریخی جای خود را به صورت نوعی جدید داده است. وی صورت نوعی پیشین را «موقف تاریخی» و صورت نوعی جدید را «میقات تاریخی» می‌نامد. صور نوعی همه ادوار تاریخی، موافق تاریخی دوره امت واحده (امروز) می‌شود و فسخ، پایان و ظهور پس فردا.

فردید با اخذ دو اصطلاح کلیدی ارسطویی بر این نظر است که هر دوره تاریخی صورتی دارد و ماده‌ای. همه ادوار تاریخی هر دوره کل واحده‌ای است که شامل مناسبات و شئون فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است و طی مراحل نسخ، مسخ و فسخ تاریخی صورت نوعی پیشین را «موقف تاریخی» و صورت نوعی جدید را «میقات تاریخی» می‌نامد. صور نوعی همه ادوار تاریخی، موافق تاریخی دوره امت واحده (امروز) می‌شود و فسخ، پایان و ظهور پس فردا.

فردید با یونان آغاز می‌شود؛ دیروز وجود حق محور نیست و مباحث متافیزیک خودساخته مطرح می‌شود، اما در دیروز که نادیده گرفتن وجود حق نیست، چه شرایطی حاکم است؟در دوران دیروز، جهانی خارج از ذهن وجود دارد که قابل رؤیت است ولی در این دوره انسان هنوز مرکز عالم هستی انسانی نشده است. در این دوره، بشر در دام مفاهیم می‌افتد و فلسفه پدید می‌آید. با غفلت از حقیقت وجود و زوال وحدت، تاریخ دیروز آغاز گردید و گروه‌های متخصص مستضعف و مستکبر ظهور یافتند و مستکبران تشکیلات و نظام‌های ستمگر و نهاد‌های اجتماعی متناسب با آن پدید آوردند.

امروز، دوره بعدی است که بعد از دیروز آغاز می‌گردد، این دوره، دوره نیست‌انگاشتن همه چیز غیر از نفسانیت است. امروز ادامه دنیای قارعه و طاغوتیت است که با خود ویژگی‌های نفس اماره و خود‌بنیادانه

مطرح کرد این است که آیا پیش از آن دوره، تمام بشریت در دوره امت واحده پرپروزی بودند و همه یکتاپرست و بدون طبقات و به دور از هر نوع نفسانیت؟ آیا پرسشگران خدایان افسانه‌های یونانی و بت پرستان غیر یونانی متعلق به دوره امت واحده آنچنان هستند؟ آیا هزیود (Hesiodos) و هومر (Homers) متعلق به دوره قدسی امت واحده توحیدی‌اند و به حکمت انسی تعلق دارند؟ آیا فیلسوفان پیش از افلاطون، از طالسس ملطی (Thales ofMiletus) تا پروتا گوراس همه از عرفا و حکمای انسی بودند و در قرب وجود ماْ و داشتند و این سقراط، افلاطون و ارسطو بودند که با آوردن متافیزیک نیست‌انگار، بشر را منحرف کردند؟ تاریخ فلسفه هیچ چیزی که دال بر این باشد نشان نمی‌دهد.

سؤال قابل تأمل این است که چگونه بشر از دیدگاه فردید در دوره نخستین در چنین وضعیت ایده‌آلی به سر می‌برده و از نفسانیت و هوای نفس کاملاً به دور بوده است؟ چگونه نفس اماره آدمی در این دوره از کار افتاده است؟ پس نزاع هابیل و قابیل متعلق به کدام دوره است؛ پیش از دوره امت واحده، در دوره امت

هم که نزاع و نفسانیتی نیست. پس از دوره امت واحده هم که نیست؛ چون قبل از آنها فقط آدم و حوا بودند. حقیقت امر این است که فردید با تفسیر هگلی و مارکسیستی به بیان اسم‌ای الهی پرداخته است. وی همانند مارکسیست‌ها که معتقدند هر مرحله‌ای از تاریخ و جامعه به وسیله مرحله دیگری نسخ می‌شود و جریان تز

### فردید این نظر را مطرح می‌کند که

**وضع ملل حاشیه‌ی مدر نیته، تماماً از ملل مسدن جداست. از نظر این متفکر، ملل حاشیه‌ای – بخوانید جهان سوم– در دوران بی‌تاریخی قرار گرفته‌اند، یعنی دورانی که تاریخ آنها تعیین‌کنندگی خود را از دست داده و بدین ترتیب تاریخ آنها، ذیل تاریخ و فرهنگ دیگری قرار گرفته است**

و آنتی تز به سنتز می‌انجامد بر این باور است که همه اسما در تاریخ می‌آیند و یک اسم نسخ می‌شود و تاریخ و وقت دیگری می‌آید. هر چند تاریخ در فلسفه مارکسس، حوادث متعاقب است که به کشف سنت‌های تاریخی می‌انجامد و تاریخ در نگاه دکتر فردید، در وقت بودن با حق و از آنجا با موجودات است، اما این تأثیرپذیری فردید از مکتب ابن عربی و تفسیر آن با فلسفه تاریخ هگلی و مارکسیستی، عملاً و محققاً منظومه فکری فردید را با خطر تناقض و تهافت روبه‌رو می‌کند.

■ **غربزدگی از منظر سید احمد فردید**

فردید، مهم‌ترین ویژگی غرب را اوماسیسم یا بشرانگاری می‌داند. در دوره‌های گذشته، خدا اصل بود و انسان مظهر او. در اندیشه‌های فیلسوفان یونان باستان چون افلاطون، ظاهر خداست و انسان مظهر است، اما در دوره جدید به ویژه بعد از فوئر باخ، رابطه خدا و بشر وارونه می‌شود. در دوره ۵۰۰ ساله اخیر تاریخ غرب، انسان، ظاهر تلقی می‌شود و خدا مظهر. بشر انگاری هم به این معناست که انسان ظاهر است و خداوند پدیده است. فردید در این خصوص می‌گوید: «صورت غالب در تمدن کنونی به ماده تبدیل شده است. آنچه فعلاً در همه جهان اسم الاسما است، هومانایسم غربی است و این هومانایسم که ادب‌الدنیاسی حوالت تاریخی است، اگر گفت‌وگویی از دین هم می‌شود مبنایش همین ادب‌الدنیای خود‌بنیادانه است.» در یونان باستان، انسان‌ها خود را مظهر خدا می‌دانستند، اما در دوران جدید، خود را خدا می‌دانند و این فرق اساسی بیان طاغوت یونانی و طاغوت انسانی است.

موضع فردید، نفی و طرد قاطعانه تمدن غرب و محصولات آن است. به بیان او، غرب، طاغوت زده و نفس اماره زده است و تاریخ تمدن غربی، مظهر اسم طاغوت و غرب جدید، مظهر کل نفس اماره است. شهرت آخرالزمان، زمام

فناوری را در اختیار دارد و علم و فناوری غربی در دست نفس اماره است و بشر را وارد میدان مسابقه تسلیحاتی کرده است. وقت غرب، آخرالزمانی شیطانی بی‌معناست و علوم انسانی غرب، یکسره طاغوتی. جامعه‌شناسی و روان‌شناسی مظهر اسم شیطان هستند که البته برای مصونیت از زهر شان، باید آنها را شناخت. از نظر فردید، تمدن غرب محدود به علم حصولی است و علم حضوری را فراموش کرده است. از این رو، نمی‌تواند از حد پدیدار عبور کند. دموکراسی، حکومت‌ها گله‌هاست و عین استبداد و امامت کفر است و لیبرالیسم، اباحت خودبنیاد غرب است. از نظر فردید، بشر غربی در بی تشبه به حیوان است و بشر این دوره، قارعه زده، صهیونیست زده، ماسونیت زده، نفس اماره زده، دیوزده، طاغوت زده و دروغ زده است. از نظر فردید، عصر امروز، دوره ظلمات و ننگون‌ آخری است. جهان کنونی، جهانی است که در لجنزار نفس اماره افتاده است و بالاخره غرب کمابیش، امامت و پیشاهنگی در دست است.

فردید، فلاسفه را غربزده و طاغوتی می‌داند. از نظر او، ارسطو، الله اسلام نیست؛ چنانچه خدای مسیحیت کاتولیک نیز خدای اسلام نیست. او مکتب‌های باطنی همچون اسماعیلیه و همچنین تصوف خانقاهی را نیز رد می‌کند. فردید که متفکری غرب ستیز است، تقسیم‌بندی جالبی در خصوص مفهوم غربزدگی دارد. یکی تقسیم‌بندی به مرکب و بسیط و دیگری تقسیم بندی به سلبی و ایجابی. غربزدگی مرکب یعنی آدمی غربزده باشد و از غربزدگی خود بی‌خبر باشد. این تعبیر قاعدتا بر مبنای چهل مرکب ساخته شده است. غربزدگی مرکب نسبت به غربزدگی خود چهل مرکب دارد. در مقابل غربزدگی مرکب، غربزدگی بسیط قرار دارد. غربزده بسیط، کسی است که غربزده است و به غربزدگی خود واقف است و نسبت به آن خود آگاهی دارد. غربزدگی ایجابی هم کسی است که غربزده است و بر غربزدگی خود اصرار دارد و در مقابل غربزدگی سلبی قرار دارد. غربزده سلبی اگر چه غربزده است ولی سودای گذار از غربزدگی را در سر دارد و تمنای گذشتن از نیست‌انگاری را در دل می‌پرورد.

فردید این نظر را مطرح می‌کند که وضع ملل حاشیه مدرنیته، تماماً از ملل مدرن جداست. از نظر این متفکر، ملل حاشیه‌ای – بخوانید جهان



سوم – در دوران بی‌تاریخی قرار گرفته‌اند، یعنی دورانی که تاریخ آنها تعیین‌کنندگی خود را از دست داده و بدین ترتیب تاریخ آنها، ذیل تاریخ و فرهنگ دیگری قرار گرفته است.

از این رو حتی غربزدگی این ملل حاشیه‌ای با غربزدگی و بدین ترتیب تاریخ آنها، ذیل تاریخ و فرهنگ دیگری قرار گرفته است. فردید در این خصوص می‌گوید: «غربزدگی ما که آمد ذیل غربزدگی غرب بود. دیگر دنیای غرب تمام شده و انقلاب مشروطه ذیل تاریخ غرب است. این ذیل تاریخ غرب، صدر تاریخ ما قرار می‌گیرد.»

منظور و مراد فردید از این جمله که «صدر تاریخ ما ذیل تاریخ غرب است» این است که تاریخ غرب به پایان و ذیل خود رسیده است و تاریخ سا ایرانیان و به طور کلی شرقیان، ذیل این ذیل غربی است. یعنی اینکه ما در پایان تاریخ مدرنیته سهمیم شده‌ایم. معنی دیگر آن سخن این است که ما در رسیدن به مدرنیته دچار تاخر هستیم، اگر چه فردید، سخن از پایان تاریخ غرب به میان می‌آورد، اما او همچنان، مدرنیته را منشأ اثر می‌داند و حوالت تاریخی همه جهان نیز همین سهمیم شدن در مدرنیته است و دیگر تاریخ‌ها در قبال مدرنیته، رنگ باخته‌اند و به اصول و مبانی مدرنیته دل سپرده‌اند. فردید بر این نظر پای می‌فشارد که گر چه شرقیان مقلد غرب هستند و تاریخ شرق در امتداد تاریخ غرب است، اما آینده غرب آینده‌ای فردایی است و نه پس فردایی. فردید بر این باور است که نمی‌توانیم سودای بازگشت به گذشته بدون غرب و تجدد را در سر بگیریم، اما می‌توانیم در این تاریخ جدید، برون سویی به سوی آینده بیابیم. هایدگر نیز به این گفته هولدلین اشاره می‌کند که «همان جا که خطر است، جای نجات هم هست». به عبارتی ساده‌تر، از طریق مستوری‌ها و پوشیدگی‌هاست که می‌توان به نامستوری یا وجود رسید. هستی تا به آشکارگی در نیاید در مستوری است.